

“ملاحظاتى در باب نظريه خودكشى دوركهايم

عليرضا محسنى تبريزى

مقدمه:

خودكشى بعنوان موضوعى جهت بحث و فحوص و تحقيق و تدقيق؛ پيش از آنكه اميل دوركهايم (E. Durkheim) جامعه شناس شهير و فرزانه فرانسوى آن را به سال ۱۸۷۹ ميلادى در اثر جاودانه اش تحت عنوان “خودكشى” (Le Suicide) در قالب يك نظريه جامعه شناسى ارائه نمايد، در طول قرن هجدهم مورد توجه بسيارى از انديشمندان و صاحب نظران قرار داشت. مع الوصف تا قبل از قرن نوزدهم و تزايد نرخ خودكشى در بسيارى از كشورهاي اروپائى، توجه اغلب محققين به اثرات و نتايج اخلاقى عمل خودكشى معطوف بود تا تحقيق در باب علل موجدۀ آن.

در طول قرن نوزدهم محققين متعددى به مطالعاتى در باب خودكشى دست زده و در همه گير شناسى (Epidemiology) و سبب شناسى (Etiology) آن تدقيق نمودند. از آن ميان مى توان به مطالعات فالره (Falret, 1822)، گورى (Guerry, 1833)، ليزله (Lisle, 1856)،

لگویت (Legoyt, 1881) در فرانسه، گوتله (Quetelet, 1835) در بلژیک، وگنر (Wagner, 1864) و مازاریک (Massaryk, 1881) در آلمان، مورسلی (Morselli, 1878) و فری (Ferri, 1883) در ایتالیا اشاره کرد.

مع الوصف امیل دورکهایم جامعه‌شناس اواخر قرن نوزدهم فرانسه را میتوان بعنوان پایه‌گذار تحقیق و تجزیه و تحلیل جامعه‌شناسی خودکشی به شمار آورد. با آنکه اندکی پیش از یکقرن است که از انتشار اثر امیل دورکهایم می‌گذرد، هنوز به عنوان مهمترین اثر جامعه‌شناسی خودکشی مطرح است. بزعم رابرت مرتن (R. Merton) جامعه‌شناس معاصر آمریکایی "یکی از بزرگترین قطعات تحقیقات جامعه‌شناسی که تا به امروزه توسط فردی ساخته و پرداخته شده است متعلق به امیل دورکهایم و اثر کلاسیک او یعنی خودکشی است".^۱

آنتونی گیدنس (A. Giddens) می‌نویسد "اصالت اثر دورکهایم نه در نشان دادن همبستگی‌های آماری بین متغیرهای اجتماعی و ارائه یک کار تجربی، بل در تدوین و فورمولاسیون یک تئوری و نظریه جامعه‌شناسی خودکشی است. چه بسیاری از نتایج تجربی‌ای که دورکهایم در (Le Suicide) بدان‌ها نائل گردیده پیش از او توسط محققین دیگری ارائه گردیده بود".^۲

بنظر جرج لندبرگ (G. Landberg) "جامعه‌شناسی شاید از علوم معدودی است که مؤسسين و پیشگامان آن در یکصد سال پیش چنانچه مجدداً حیات یابند و در جمع جامعه‌شناسان امروز وارد شوند چندان احساس ضعف و ناتوانی نخواهند کرد".^۳ دورکهایم شاید از آندسته علما و اندیشمندان باشد که منظور نظر لندبرگ است.

معمولاً معیارهائی جهت ارزیابی آثار علمی و شخصیت آکادمیکی یک عالم در دنیای علم و حوزه‌های مختلفه معارف بکار می‌رود. ماریس (R. Maris) به سه معیار عمده در این خصوص اشاره میکند:

۱- تعداد موارد ارجاع شده (Citation) به آثار یک عالم، نویسنده، محقق و یا یک نظریه از سوی دیگران

۲- تأثیراتی که یک عالم بر دیگر صاحب‌نظران و محققان در حوزه مربوطه گذارده است.

۳- بعنوان محرکی عمده در تولید تحقیقات و در تفحصات و تجسّسات علمی مطرح است.^۴ بنظر ماریس دورکهایم و اثر جاودانه او "خودکشی" در همه معیارهای فوق‌الذکر جایگاهی شامخ دارد و بعنوان نظریه‌پردازی فرزانه و نظریه‌ای یگانه جلوه می‌کند.^۵

نظریه خودکشی دورکهایم همچنین بطور گسترده‌ای بر مطالعات و نظریات بعدی در باب خودکشی تأثیر گذارده است و در همان طریقی که "اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری" (Protestant Ethic and Spirit of Capitalism) ماکس وبر (Max Weber) منبع الهام و

محرکی برای بسیاری از محققین و اندیشمندان در بررسی‌های مربوط به نقش ارزشها در توسعه اقتصادی جامعه سرمایه‌داری غربی شد، خودکشی دورکهایم نیز بر بسیاری از محققین و صاحب‌نظران علوم اجتماعی و رفتاری در مطالعات مربوط به خودکشی تأثیر فزاینده‌ای داشت و راهگشا و زمینه‌ساز تحقیقات و بررسی‌های عدیده‌ای در این باب گردید.

من باب مثال از چند جامعه‌شناس و نظریه پرداز صاحب نامی که تحت تأثیر خودکشی دورکهایم بعنوان نخستین اثر منظم و معتبر در زمینه مفهوم اجتماعی خودکشی به تفحص و تتبع در باب مفاهیم رفتار اجتماعی، ساخت اجتماعی، زمینه اجتماعی شخصیت، یکپارچگی و همبستگی اجتماعی، انحراف و آنومی، خودکشی و عوامل اجتماعی آن پرداخته‌اند می‌توان نام برد. از آن میان:

اثر بی‌همتای تالکوت پارسنز (T. Parsons) تحت عنوان "ساختار عمل اجتماعی" (Social Structure of Action)، شرح محققانه هری آلپرت (Harry Alpert) بر آثار و افکار دورکهایم تحت عنوان "امیل دورکهایم و جامعه‌شناسی او"، اثر محققانه هنری و شورت (Henry and short) تحت عنوان "خودکشی و دیگرکشی" (Suicide and Homicide) تحقیق عالمانه و کم‌نظیر گیبس و مارتین (Gibbs and Martin) تحت عنوان "یکپارچگی موقعیت اجتماعی و خودکشی" (Status Integration and Suicide) اثر تحقیقی برید (Breed) در باب خودکشی (Suicide) در نیو اورلئان، اثر عالمانه داگلاس (Doglass) تحت عنوان "مفهوم اجتماعی خودکشی" (Social Concept of Suicide) و مطالعه تجربی ماریس (Maris) در شیکاگو تحت عنوان "نیروهای اجتماعی در خودکشی‌های مناطق شهری" (Social forces in Urban Suicide) از جمله مطالعات و بررسیها در باب خودکشی است که پس از اثر جاودانه دورکهایم و تحت تأثیر مستقیم فکر و روش او تولید و ساخته شده‌اند

کتاب خودکشی دورکهایم نه تنها یک اثر کلاسیک تحقیقی در خصوص پدیده خودکشی است، بلکه متضمن و حاوی برخی از مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی حوزه واقعیت اجتماعی (Social fact Paradigm) است. من باب مثال دورکهایم در خودکشی (Le Suicide) به معرفی مفاهیمی چون واقعیت اجتماعی (Social fact) به مثابه امری اجتماعی و خارجی نسبت به فرد و بعنوان بازدارنده‌ها و کنترلرهای اجتماعی می‌پردازد. مفهوم وجدان جمعی (Collective Consciens) و مغز گروهی (Group mind) را مطرح می‌سازد، به تعمیمی تجربی در خصوص رابطه معکوس بین همبستگی و شکل اجتماعی (Social Integration) و نرخ خودکشی دست می‌زند، مفهوم آنومی (Anomie) را در اشاره به وضعیتی اجتماعی که در آن فرد فاقد معیار یا سنجه و قاعده‌ای جهت رفتار است و یا بین هنجارهای اجتماعی تضاد و تشدد وجود دارد بکار می‌برد، و در مجموع خودکشی را بعنوان شاخصی جهت نشان دادن زوال و

نقصان اخلاق، فقدان همبستگی و انسجام اجتماعی، کاهش پیوند و ارتباط مولد و معقولی بین فرد و جامعه و اختلال در کارکرد نرمال و مطلوب کنترل کننده‌های اجتماعی و تنظیم کننده‌های رفتاری مطرح می‌سازد.

ما در این نوشتار کوشیده‌ایم ضمن مروری مجمل بر نظریه عمومی جامعه‌شناسی دورکهایم، بطور اخص به تبیین و تشریح تئوری خودکشی او بپردازیم و با برجسته کردن نظریه خودکشی از بُعد گونه‌شناسی تئوری (نوع نظریه)، فرضیات، مفاهیم و متغیرهای اساسی آن را توضیح دهیم و با عرضه نمونه‌شناسی خودکشی به تبیین نتایج تحقیق دورکهایم در این باب بپردازیم و بالاخره به استناد نتایج تحقیقات تجربی بعدی ضمن نقدی از نظریه خودکشی دورکهایم به نقاط ضعف این نظریه اشاره و پیشنهاداتی در جهت تصحیح آنها ارائه نمائیم.

مروری بر نظریه عمومی جامعه‌شناسی دورکهایم:

وقوف به نظریه خاص خودکشی دورکهایم بدون شناخت و تفهیم نظریه عام جامعه‌شناسی وی خام و در عین حال ثقیل و غامض خواهد بود.

بحث اساسی که در غالب آثار عمده دورکهایم به چشم می‌خورد بر سر ارتباط فرد و جامعه است و همچنانکه تالکوت پارسنز (T. Parsons) در "ساختار عمل اجتماعی" (Structure of Social Action) مطرح ساخته مهمترین مسئله برای دورکهایم تاسیس و برقراری رابطه بین فرد و گروه اجتماعی بوده است.

از این رو این پرسش اساسی مطرح می‌گردد که دورکهایم چگونه مفهوم فرد و جامعه را تبیین می‌نماید؟ گرچه دورکهایم مفهوم فرد (Individual) را در معانی مختلفی به کار می‌برد (دست کم در پنج معنی) غالباً مرادش اشاره به انسانی منزوی (Isolated)، زیستی - ارگانیکی - روانی (Organico-psychical) و جدا از جامعه سازمان یافته (انسان در حالت طبیعی) است.

کودکان وحشی (Feral Children) و جدا از جامعه و گروه انسانی معرفی برای مفهوم فرد در حالت طبیعی و غیراجتماعی می‌توانند به شمار آیند.

دورکهایم طبیعت بشر را با رجوع به مفهوم واقعیت اجتماعی (Social Fact) تبیین می‌کند. بنظر وی واقعیت اجتماعی طرق عمل کردن (Acting)، فکر کردن (Thinking) و احساس کردن (Feeling) است که تا حدودی بین شماری از مردم مشترک می‌باشد.

واقعیت‌های اجتماعی نسبت به افراد اموری خارجی و بیرونی (External) محسوب می‌شوند که در بیرون از فرد آدمی جای دارند و بر وی اقتدار آمرانه‌ای را اعمال می‌کنند.

از دیدگاه دورکهایم، جامعه از سوئی دیگر بطور کیفی از افراد متفاوت است. جامعه انمی توان به سادگی مجموعه‌ای (Aggregate) از افراد به شمار آورد، همچنانکه ماکس وبر

نیز با احتیاط "عمل اجتماعی" (Social Action) را از "مجموعه‌ای از اعمال (Aggregate of Action) متمایز می‌سازد.^۷

وقتی افراد بطور مجموع با یکدیگر در ارتباط و انجمن‌اند نتیجه چنین انجمنی (Society) صادر شده از افراد است که بر خود آن‌ها نیز شمول و احاطه می‌یابد. در طول نوشته‌های دورکهایم غالباً باین اصل برمی‌خوریم که واقعیات اجتماعی وجود خود را مستقل از نموده‌های انسانی دارا می‌باشند. یعنی جامعه واقعیت ویژه‌ای است با خصوصیات مجزا از افراد انسانی که آنرا ساخته‌اند. از طرفی تمایلات جمعی (Collective Tendencies) در بیرون از فرد قرار دارند و بین وضعیت‌های فردی و جمعی نوعی ناهمگونی و عدم تجانس موجود است. بطور تمثیل چنانچه بخواهیم مقایسه‌ای بین کلیت و اجزاء (عناصر متشکله) صورت دهیم می‌توانیم بگوئیم که مقایسه فرد با جامعه (جزء با کل) همچون مقایسه اجزاء یک ساعت نظیر فنر، چرخ دنده‌ها و نظائر آن با کلیت ساعت است و چنانچه این عناصر منفرد را در کنار هم قرار دهیم این مجموعه به معنای کلیت ساعت نیست و به طریق اولی افراد انسانی نیز بطور منفرد در کنار هم و مجموعاً تشکیل دهنده یک جامعه نمی‌باشند. از این رو لازم می‌آید که ساعت و جامعه نظام یابند، ساخت پیدا کنند و روابطی مشخص و معین بین عناصر متشکله آنان به وجود آید و تحت الگوهای بین اجزاء این کلیت‌ها ارتباطات نقش‌ها و کارکردهایی برقرار گردد تا بتوان آنان را ساعت یا جامعه دانست و به شمار آورد. از اینرو دورکهایم جامعه را ترجیحاً یک معرف جمعی (Collective Representation) مینامد.

بنظر دورکهایم معرف‌های جمعی نسبت به فکرهای فردی امری خارجی‌اند. یعنی آنها معلول فکر فرد نمی‌باشند بلکه محصول ارتباط فکر افرادند. از اینرو فکر و احساس فردی بدل به امری اجتماعی نمی‌شود مگر آنکه افکار و احساسات انسان‌ها در ارتباط با یکدیگر قرار گیرند و زمانی که این فکرهای منفرد با هم ترکیب شوند محصول امری دیگر و سنتزی نو است و به همان صورتی که در ترکیبات شیمیائی نتایج بدست آمده نسبت به عناصر ترکیب شده متفاوت است در ترکیبات اجتماعی نیز از ارتباطات بین فکرهای منفرد امری اجتماعی پدید می‌آید که نسبت به عناصر متشکله‌اش متفاوت است.

دورکهایم متذکر می‌گردد که هر فردی به مثابه جزئی از یک کلیت است معهذا کلیت بر اجزاء شمول نداشته و فراتر از اجزاء به شمار می‌رود. از اینرو در هر کلیتی سازمان و ساختار یافته بنام جامعه افراد حضور دارند ولی کلیت خود در هیچ یک از افراد دیده نمی‌شود. عبارت دیگر جامعه و گروه به مثابه واقعیاتی اجتماعی امری خارجی نسبت به عناصر متشکله (فرد آدمی) است که مختصات آن با مجموع مختصات عناصر تشکیل دهنده‌اش متفاوت است. بنابراین جامعه به ماهیت و طبیعت شخصیت افراد بستگی ندارد و خود واجد ماهیتی مستقل از

افراد است.

گرچه جامعه نیروهای فعالی جز افراد انسانی ندارد ولی افراد انسانی تنها بطور مرکب و تجمعی وجود روانی خود را در جامعه شکل داده و از طریق جامعه شیوه تفکر و طریق احساس را فرامی‌گیرند. بنظر دورکهایم، کیفیات اولیه و ابتدایی که از آنها واقعیات اجتماعی ساخته می‌شود در اجرام ذهن‌های انسانی موجود است. مع الوصف واقعیات اجتماعی زمانی از آنها ساطع می‌گردند که از طریق ارتباطات و برهمکنش‌های انسانی بتوانند خود را منتقل و منتشر سازند.

بنظر دورکهایم جامعه‌شناسی مخالف روان‌شناسی نیست. آنچه او با آن مخالف است روان‌شناسی فردی (Individual Psychology) است. روان‌شناسی فردی علم ذهنیت فردی (Individual Mentality) است و ذهنیت فردی منفک از ذهنیت‌های جمعی نتواند بود. از اینرو بنظر می‌رسد روان‌شناسی جمعی اصیل‌تر و مقدم بر روان‌شناسی فردی باشد. نتیجتاً وضعیت اجتماعی فکر (Social status of mind) بطور کیفی با شرایط فردی فکر (Individual state of mind) متفاوت است و به مفهومی نسبت به فرد آدمی امری بیرونی بشمار می‌آید.

دورکهایم متذکر می‌شود که جامعه در دو معنی نسبت به فرد آدمی امری خارجی بحساب می‌آید:

معنی اول این است که پدیده‌های اجتماعی بصورت واقعیتهای مادی نظیر قانون، کتاب، ساختمان و آثار تاریخی، قواعد آماری و نظائر آن فرض شده‌اند که هم در بیرون از فرد جای دارند، عینت یافته‌اند و هم غالباً بصورت شاخصه‌هایی جهت پدیده‌هایی که شیئیت یافته‌اند بکار می‌روند. معنی دوم این است که واقعیتهای اجتماعی همچنانکه تالکوت پارسونز نیز معتقد است در عین حال که پدیده‌های واقعی تصور شده‌اند، امری واقعی نیستند بلکه نمونه‌های عالی (Ideal Type) هستند. مثلاً قوانین یا آمار خودکشی تنها مظاهری از واقعیت اجتماعی‌اند، نه خود واقعیت اجتماعی. از این رو واقعیت اجتماعی یک تجرید تحلیلی (Analytical Abstraction) است و به طریقی اولی عنصر اجتماعی (Social Element) امری روانی و ذهنی (Psychic) است نه مادی (Material) نتیجتاً پدیده‌های اجتماعی با ماهیت روانی زمانیکه بعنوان واقعیت اجتماعی متجلی می‌شوند ناگزیراند که عینیت و شیئیت یافته و در بیرون از فرد آدمی قرار گیرند.^۸

دورکهایم در کتاب اشکال ابتدائی زندگی مذهبی (The Elementary Forms of the Religious Life) بیان می‌دارد که جامعه تنها در میان افراد انسانی وجود دارد و زندگی می‌کند. عبارت دیگر هستی جامعه با انسان‌ها و در ارتباط بین آنهاست. از این رو جامعه بطور همه شمول متشکل از افکار و احساسات افراد آدمی است.

با توجه به ماهیت خارجی جامعه در آراء دورکهایم، توجه وی به جنبه‌های آمرانه، بازدارنده، کنترل کننده و اجبار کننده جامعه معطوف می‌شود.

هری آلپرت (Harry Alpert) می‌نویسد: "برای دورکهایم جامعه به مثابه سازمانی در حکم یک واحد اجتماعی (Social unity) نیست، بلکه مجموعه‌ای از قواعد (Regulation) منظم است از اینرو بازدارنده‌ها و کنترلرها (Constraint) بمفهوم قواعد رفتاری منظم به‌شمار می‌آیند. یعنی سیستمی با قاعده و منظم از قواعد و سنجه‌های رفتاری که تحت آن نظم اجتماعی تأمین و حفظ می‌گردد و مکانیسم‌های اعمال فشارهای اجتماعی مشخص و تعیین می‌شوند.^۹

زندگی اجتماعی یک زندگی بهنجار (Nomic) است و جامعه در یک شرائط بهنجار (Nomic) بسر می‌برد. آنتی تز و در عین حال شق مقابل چنین وضعیتی همانطوریکه توماس هابس فیلسوف انگلیسی نیز اشاره می‌کند بی‌قانونی و بی‌نظمی (Lawlessness) و بزعم دورکهایم نابهنجاری (Anomic) است.^{۱۰}

در هر وضعیت بهنجاری نظم و کنترل مشهود است از این رو زندگی اجتماعی بهنجار با نظم و کنترل همراه است و زمانیکه صحبت از جامعه است (Society)، صحبت از کنترل و نظم نیز هست.

بنظر دورکهایم در همان طریقی که افراد انسانی دارای فراخود (Superego) هستند جامعه نیز واجد یک وجدان یا روح جمعی (Collective Conscience) است. در واقع وجدان فردی همان وجدان جمعی درونی شده گروهی است که فرد بدان تعلق دارد. روح جمعی از طرفی کلیت و تمامیت باورها، اعتقادات و احساسات مشترک افراد یک جامعه است. دورکهایم اعتقاد دارد که یک امر اساسی و بنیادی جامعه را بهم وصل می‌سازد و آن وجدان جمعی است. وجدان جمعی خود متکی به نوعی اعتماد متقابل قبلی (Prior trust) است که براساس نوعی توافق منطقی بین افراد در یک جامعه بوجود می‌آید. دورکهایم معتقد است آنچه بظاهر یک قرارداد و توافق ساده منطقی بین افراد بنظر می‌آید متکی به همین اعتقاد متقابل قبلی است از این رو وجدان جمعی یک حس تعلق و احساس وظیفه متقابل براساس آداب و رسوم و عقاید و قوانین مشترک است. هرچه جوامع تکامل یافته‌تر شده‌اند طبیعت این وجدان جمعی نیز تکامل و تغییر یافته است.

بازدارندگی و قدرت کنترل کنندگی وجدان جمعی عمدتاً در قوانین سرکوب‌گرانه و تنبیه‌گرایانه (Repressive Law) نمود و تجلی دارد. همچنانکه تالکوت پارسونز اشاره می‌کند "قانون تنبیه‌گرا" شاخصی برای وجدان جمعی است.^{۱۱}

در مقابل، قانون ترمیمی و اصلاحی (Restitutive Law) قرار دارد که بنظر پارسونز

معرف تفکیک اجتماعی یا تفرق جمعی (Social Differentiation) است. قانون تنبیه‌گرا که خاصه اجتماعات اولیه می‌باشد متشخص است به مجازات و کیفر، بگونه‌ای که در آن، جامعه از کوچکترین عملی که نظم اجتماعی را تهدید می‌کند و روح جمعی را می‌آزارد چشم‌پوشی نکرده و چون قانون تورات دندان در مقابل دندان و چشم در مقابل چشم را اساس حفظ نظم دستوری می‌داند. از اینرو قانون سرکوب‌گر از ماهیتی سازش‌ناپذیر و غیرمنعطف و جزمی برخوردار است. هیچ وساطتی را نمی‌پذیرد. صریح، رک و تغییرناپذیر است. چنین قانونی عمدتاً با احساس، عاطفه، تعصب و شور و هیجان قلبی آمیخته است تا با عقل و منطق و حسابگری و محافظه‌کاری. چنین قانونی در وضعیتی که روح جمعی مورد اهانت و تهدید قرار گرفته است خشم و غضب اخلاقی را (Moral Indignation) منعکس می‌سازد.^{۱۲}

قانون ترمیمی و اصلاحی در مقابل منعکس‌کننده نوعی "اخلاق کانتی" (Kantian Ethic) است و از این رو با نوعی محافظه‌کاری و عقلانیت و حسابگری و انعطاف همراه است. چنین قانونی نوعی پاسخ عقلانی و عکس‌العمل محاسبه‌شده‌ای است به وضعیتی اجتماعی که در آن انسجام ارگانیک (Organic Solidarity) قوام‌یافته، انبوهی جمعیت رو به تزاید است. طبقات گروه‌ها و پاره‌گروه‌های مختلف و متعددی از همگونی و تجانس اجتماعی کاسته‌اند. تقسیم‌کار اجتماعی پیچیده‌ای همراه با پیدائی و شکل‌گیری تخصص‌های مختلف بوجود آمده و تراکم اخلاقی محسوس است از اینرو نیاز به ایجاد نوعی تعادل و توازن (Equilibrium) اجتماعی حس می‌گردد. قانون اصلاحی عمدتاً خصلتی اصلاحی و آموزشی دارد و منعکس‌کننده خشم و غضب اخلاقی نیست. هدف عمده چنین قانونی بازگرداندن افراد به وضعیت‌های رفتاری بهنجار و نرمال و انطباق آنان با هنجارها و سنجه‌های مقرر و حفظ نظم اجتماعی است.

قانون سرکوب‌گر عمدتاً متوجه فشارها و تحمیلاتی است که روح جمعی به مثابه محدودیت‌هایی در مقابل خواسته‌های فرد قرار میدهد. تنش‌های بین منافع فردی و منافع عام غالباً شدید و مشهود است. دورکهایم معتقد است انسجام حاصله از اعمال قانون تنبیه‌گر از نوع انسجام مکانیکی (Mechanical Solidarity) است. همبستگی اجتماعی را از آن نظر دورکهایم مکانیکال می‌داند که جامعه از گروه‌هایی که از افراد متفرق و منفردی تشکیل شده‌اند بوجود آمده و آنان نه باعتبار منافع مشترک و نه بواسطه میان‌بستگی ساختاری بلکه به اعتبار کد اخلاقی که به گونه‌ای آمرانه و تحمیلی بر آنان حکم می‌راند بصورت یک مجموعه همبسته و منسجم قوام و نمود یافته‌اند.

قانون ترمیمی و اصلاحی قانون بدون کیفر است. چنین قانونی با افزایش تقسیم‌کار در جامعه محسوس‌تر می‌گردد. با افزایش ایفای نقش‌های معین و تفکیک‌شده در جامعه مدرن،

انسان‌ها در حیات خانوادگی، اقتصادی، آموزشی، خدماتی، سیاسی، مدیریتی و اداری با تخصص‌ها و نقش‌های مختلفی وارد گردیده و نوع خاصی از فعالیت را برعهده دارند. از این رو وابستگی انسانها به یکدیگر فزونی می‌یابد. جائیکه انسجام مکانیکی نوعی هم‌گونی نسبی را برای اعضاء جامعه مقرر داشته است، انسجام ارگانیکی تفکیک و نوعی گروه‌بندی اجتماعی را بواسطه افزایش تراکم اجتماعی و اخلاقی برای افراد جامعه در نظر می‌گیرد.

(Solidarity) که به مفهوم همبستگی و انسجام در نظریه دورکهایم بکار رفته به مفهوم ارتباط بین کل و اجزاء است. چنین انسجامی مضمونی اخلاقی دارد و از اینرو اجتماعات باعتبار نوعی تعهد و التزام اخلاقی از درجه‌ای از انسجام و همبستگی برخوردارند. بنظر دورکهایم در یک جامعه همبسته و قویم افراد بواسطه نوعی تعهد اخلاقی و وابستگی ساختاری به قواعد آمرانه اجتماعی همواره با اسباب و لوازم بازدارنده و تنبیه کننده (Sanction) جهت اطاعت و تسلیم روبرو هستند.

قانون ترمیمی و اصلاحی همواره بین افراد دیده می‌شود نه بین فرد و کلیت جامعه. حال آنکه قانون تنبیه‌گرا نشانگر رابطه بین فرد و جامعه است.

انسجام ارگانیکی همچنانکه در مقابل انسجام مکانیکی قرار دارد استعاره‌ای از یک موجود زنده است. چون یک موجود جاندار، جامعه از افراد و گروه‌هایی که با یکدیگر نوعی وابستگی درونی دارند تشکیل گردیده است در چنین شرایطی بواسطه ضرورت تطابق با افزایش جمعیت، نوعی همکاری و تعاون در شکل تقسیم کار بین افراد و گروه‌های اجتماعی بوجود آمده است.

جائی که قانون تنبیه‌گرا نوعی مجازات و کیفر را برای اعراض و عدول از قوانین و معیارهای اجتماعی در نظر می‌گیرد، قانون ترمیمی و اصلاحی عمدتاً با حسابگری و عقل و منطق سروکار دارد. هدف عمده چنین قانونی حفظ وضع موجود و ایجاد نوعی بالانس و تعادل است. از اینرو در پی حفظ شرائطی است که پیش از رفتار مجرمانه و منحرفانه وجود داشته است.

توجه مفروض دورکهایم به واقعیت اجتماعی او را به مسئله اصلی نظم اجتماعی هدایت کرده است. او در پاسخ به این سؤال که چرا نظم اجتماعی وجود دارد (و باید باشد) معتقد است مردم اخلاقاً به جامعه وابسته‌اند. بقای افراد در گرو کنش متقابل (Interaction) آنها با یکدیگر است.

- بنظر دورکهایم هر آنچه منبع انسجام و یکپارچگی اجتماعی است اخلاقی نیز هست. عبارت دیگر امر اجتماعی چیزی جز یک امر اخلاقی نیست. از اینرو اخلاق منبع نظم و قهر و اجبار و تقید و تعهد است. واقعیات اخلاقی (Moral facts) با نوعی اجبار، تعهد و در عین حال

خواهنگی و طلبندگی مشخص گردیده‌اند و آن را میتوان نتیجه فرودستی منافع فردی به مصالح اجتماعی و عام دانست لهذا بدون قواعد اخلاقی صحبت از جامعه عبث است^{۱۳}. دورکهایم معتقد است که جامعه مدرن به یک نظم اخلاقی جدید نیازمند است تا بتواند نظم اخلاقی متناسب با شرایط جدید را ایجاد کند. بنظر وی جامعه‌شناسی وظیفه‌اش کشف اصول تحول اجتماعی و نظم اجتماعی است و چون سن سیمون مصرّ است که نظم اخلاقی (Moral order) را میتوان از طریق علمی ایجاد کرد^{۱۴}.

نظریه خودکشی دورکهایم:

نظریه خودکشی دورکهایم که در کتاب (Le Suicide) وی عرضه گردیده، نخستین کوشش منظم و سیستماتیک جامعه‌شناسانه در تبیین و توجیه مفهوم اجتماعی خودکشی و نیز مهم‌ترین انگیزه و محرکه در شناخت علمی این رفتار بوده است. از اینرو غالباً مطالعه دورکهایم را روی مسأله خودکشی مدلی از تحقیق علمی در جامعه‌شناسی می‌دانند.

نظریه خودکشی دورکهایم همچنانکه روبرت مرتن (R. Merton) متذکر می‌گردد یک تئوری "میان برد" (Middle Range Theory) بشمار می‌رود. یکی از ویژگیهای عمده این نوع تئوریه‌ها آن است که می‌کوشند اطلاعات تجربی (Empirical Data) را به گونه‌ای سیستماتیک و منظم با نوعی تعمیم (Generalization) هماهنگ و همراه سازند. دیگر ویژگیهای تئوریه‌های میان برد عبارتند از:

۱- متشکل از قضایا و پیش فرضیاتی هستند که میتوان از آنها فرضیاتی بطور منطقی استخراج نمود و با مشاهدات تجربی آنان را آزمود. مثلاً با توجه به قضایائی در خصوص آنومی و انحراف میتوان فرض کرد که کژروی در مقیاس وسیع زمانی شایع می‌گردد که هدف‌ها و ارزش‌های مربوط به موفقیت و کامیابی کلی و عام در فرد درونی شده باشند و هم زمان فرصت‌ها، راه‌ها و وسائل نیل بدان اهداف مسدود و بلاکه گردند.

۲- قابلیت اتصال و پیوند به یک شبکه وسیع از یک تئوری بزرگتر را دارا هستند.

۳- منحصرأ محدود به یک توصیف یا یک تعمیم تجربی نبوده و فراتر از یک استنتاج اخص و محدودند مثلاً دورکهایم تحلیل خود را منحصر و محدود به این نمود که صرفاً به مشاهده تجربی رابطه معکوس بین یکپارچگی و همبستگی اجتماعی و نرخ خودکشی بپردازد، بلکه بر آن شد که به توضیحی تئوریک در خصوص این ارتباط اقدام کند. از اینرو مفاهیمی چون واقعیت اجتماعی، وجدان جمعی، آنومی و نظائر آن در تبیینات و توضیحات وی منظور می‌گردند.

۴- بطور منطقی مجموعه بهم پیوسته‌ای از مفروضات و قضایائی هستند که قابلیت مشاهده

تجربی و آزمون‌پذیری را واجدند. بعنوان مثال دورکهایم از این قضیه کلی که "هرچه تغییرات اجتماعی بیشتر، آنومی فزون‌تر و هرچه آنومی افزون‌تر، نرخ خودکشی بالاتر" به این استنتاج کلی دست یافت که با افزایش تغییرات اجتماعی نرخ خودکشی فزونی می‌یابد. ۵- کمک می‌کنند تا نادانسته‌ها و ناشناخته‌ها و مجهولات، مکشوف و مشخص گردند. مثلاً مطالعه تجربی دورکهایم در باب خودکشی این مسأله را روشن ساخت که قبل از پیشگیری و درمان معضلی اجتماعی چون خودکشی می‌باید آن را شناخت و بعوامل موجد آن واقف شد و این وقوف از طریق علمی ضرورتاً حاصل باید گردد^{۱۵}.

دورکهایم در عین حال از نخستین جامعه‌شناسان تجربه‌گرا است و از نظر متدولوژی کتاب خودکشی وی یکی از نخستین تحقیقاتی است که از روش‌های تحلیل چند متغیره (Multi -Variate Analysis) بهره می‌برد. ماریس (Maris, 1979) دورکهایم را یکی از پیشروان و پیشگامان کاربرد روش‌های تحلیل چند متغیره بشمار می‌آورد که غالب همبستگی‌های مفروضه بین نرخ خودکشی و متغیرهای اجتماعی را با همین روش تبیین می‌کند. مثلاً وی با برقراری رابطه مستقیمی بین پروتستانیزم (Protestanism) و نرخ خودکشی آن را در یک جدول متقاطع دوبعدی نمایش می‌دهد:

		نرخ خودکشی		
		(Suicide Rate)	پائین (Low)	بالا (High)
(Protestant)	پروتستان	10	90	100
(Religion)	مذهب			
(Non-Protes)	غیرپروتستان	85	15	100
		95	105	200

دورکهایم خودکشی را هر نوع مرگی تعریف می‌کند که مستقیماً یا بطور غیرمستقیم از عمل مثبت یا منفی فرد خودکش که از نتیجه عمل خود مطلع باشد ناشی می‌شود^{۱۶}.

دورکهایم ضمن مقایسه آمار و اطلاعات مربوط به خودکشی در برخی از کشورها، مذاهب و دوران‌های تاریخی و نیز اوقات مختلف روز و ماه و سال نتیجه می‌گیرد که افسردگی، نفرت، فشارهای درونی، الکلیسم، بیماریهای روانی، عوامل محیطی نظیر آب و هوا، موقعیت جغرافیائی، نژاد و فصول سال علت خودکشی نتوانند بود. از این رو بررسی او در خصوص اطلاعات مربوط به خودکشی در قرن نوزدهم در اروپا وی را به این نتیجه‌گیری می‌رساند که

خودکشی یک پدیده اجتماعی (Social Phenomenon) است. دورکهایم با تکیه بر مطالعات آماری و تجربی، خودکشی را یک پدیده پایداری می‌داند که اعمال فردی قادر به توجیه و توضیح آن نیست و بهمین سبب خودکشی را حاصل جمع‌شدگی عوامل گوناگون، تأثیرات خانوادگی، اجتماعی، دینی و همه واقعیت‌های اجتماعی و ناشی از درهم ریختن قوالب و از هم‌پاشیدگی نظام اجتماعی و گسستگی روابط در جامعه و بالنتیجه احسناس تنهائی و مطرود بودن فرد می‌داند.

البته باید توجه داشت که سعی دورکهایم این نیست که به سبب‌شناسی و علت‌یابی خودکشی‌های فردی (Individual Suicide) بپردازد. دورکهایم متذکر می‌شود که گرچه تقلید (Imitation) از خودکشی دیگران برخی خودکشی‌های فردی را متحقق می‌سازد ولی مع‌الوصف در نرخ خودکشی اجتماعی تأثیری ندارد.

با نگرستن به جامعه‌شناسی بعنوان روان‌شناسی جمعی (Collective Psychology) دورکهایم می‌کوشد که تنها نرخ خودکشی (یعنی تعداد موارد خودکشی درصد هزار جمعیت) را بدون کنترل متغیرهای سن و جنس (Age - Sex) توضیح دهد.

استنتاج کلی دورکهایم این است که نرخ خودکشی اجتماعی هر جمعیتی تنها با عطف به نتایج و آثار میزان تغییرات در درجات انسجام اجتماعی و یکپارچگی گروهی قابل تبیین است.

روش دورکهایم جهت حصول به متغیرهای علی تعیین‌کننده نرخ خودکشی عبارت است از:

۱- حذف عوامل فوق اجتماعی (Extra - Social factors) از رابطه علی

۲- اقدام به نوعی تعمیم اخص در باب ارتباط بین نرخ خودکشی اجتماعی و میزان همبستگی و شکل اجتماعی.

براساس آمارهائی از بلژیک، آلمان، فرانسه، امریکا و ایتالیا دورکهایم نتیجه گرفت که عوامل فوق اجتماعی مختلف نظیر دیوانگی، الکلیسم، نژاد، توارث، آب و هوا، فصل و تقلید هیچ همخوانی معنی‌داری با نرخ خودکشی اجتماعی ندارند.

گرچه توارث هم‌خوانی بالنسبه محدودی را با نرخ خودکشی نشان می‌دهد ولی دورکهایم متذکر می‌گردد که در این صورت نرخ خودکشی زن و مرد باید یکسان باشد که در عمل چنین نیست. از این رو خودکشی اساساً یک پدیده خاص جنس مرد است و ارتباط معنی‌داری بین نرخ خودکشی و توارث دیده نمیشود. با توجه به تعمیمات آماری که دورکهایم از اطلاعات مأخوذه بدست داده می‌توان به سه سطح عمده از این تعمیمات اشاره کرد:

۱- سطح اول تعمیم یا فرضیات خرد

۲- سطح دوم تعمیم یا فرضیات میانه

۳- سطح سوم تعمیم یا فرضیات کلان

در سطح اول تعمیم با بکارگرفتن علامت ($>$) که به مفهوم احتمال تمایل بیشتر به ارتکاب خودکشی است می‌توان به ۲۳ تعمیم آماری که در حکم فرضیات دورکهایم در مطالعه تجربی خودکشی اجتماعی هستند اشاره کرد:

$H_1 =$ ساکنین مناطق شهری بیش از ساکنین مناطق روستائی

City dwellers > Rural dwellers

$H_2 =$ عقلا بیش از سفها

The Sane > The insane

$H_3 =$ بالغین بیش از کودکان

Adults > Children

$H_4 =$ بالغین مسن بیش از بالغین جوان

Older adults > Younger adults

$H_5 =$ از فروردین تا شهریور بیش از مهر تا اسفند

In March Through August People > in September through February

$H_6 =$ در اوقات روز بیش از اوقات شب

In day time people > in the night

$H_7 =$ پروتستان‌ها بیش از کاتولیک‌ها و کاتولیک‌ها بیش از یهودیها

Protestants > Catholics > Jews

$H_8 =$ گروه‌های اکثریت بیش از گروه‌های اقلیت

Majority groups > Minority groups

$H_9 =$ طبقات بالا بیش از طبقات پائین

Upper Social Classes > Lower Social Classes

$H_{10} =$ تحصیل کرده‌ها بیش از تحصیل نکرده‌ها

The Learned > The unlearned

$H_{11} =$ مردان بیش از زنان

Males > Females

$H_{12} =$ مجردها بیش از متأهلین

The Unmarried > Married

$H_{13} =$ متأهلین بدون فرزند بیش از متأهلین دارای فرزند

The Married Without Children > The Married with Children

$H_{14} =$ آنهائیکه در خانواده‌های کوچک عضوند بیش از آنهائیکه متعلق به خانواده‌های بزرگ‌اند.

Those in Smaller families > Those in larger families

H₁₅ = مجردین بیش از طلاق گرفته‌ها

Bachelors > widows

H₁₆ = آنهائیکه در زمان صلح زندگی می‌کنند، بیش از آنهائیکه در زمان جنگ به سر می‌برند

Those Living in time of peace > Those living in time of war

H₁₇ = سربازان بیش از غیرنظامی‌ها (سیویل‌ها)

Soldiers > Civilians

H₁₈ = سرآمدان سپاه بیش از غیر سرکرده‌ها

Elite troops > non - Elite Troops

H₁₉ = آنهائیکه جامعه‌شان در معرض یک بحران اقتصادی است بیش از آنهائیکه جامعه‌شان بحران اقتصادی را تجربه نمی‌کند.

Those whose society is experiencing economic crisis > Those whose society is not experiencing an economic crisis

H₂₀ = آنهائیکه در دوره‌ای از تغییرات و تحولات سریع اجتماعی بسر می‌برند بیش از آنهائیکه در یک دوره‌ای از تحولات بطئی و کند اجتماعی همراه با نوعی ثبات زندگی می‌کنند.

Those living in a period of rapid social change > Those living in a period of slow social change

H₂₁ = اغنیا بیش از فقرا

The rich > The poor

H₂₂ = غیر منضبتین از نظر اخلاقی بیش از متعهدین به مبانی اخلاقی

The Morally undisciplined > The Morally disciplined

H₂₃ = طلاق گرفته‌ها بیش از غیر مطلقین

Divorcees > Nondivorcees

دورکهایم پس از تنظیم سطح اول تعمیمات در قالب فرضیاتی خرد توجه خود را معطوف به ایجاد نوعی سنتز در قالب فرضیات میانه یا سطح دوم می‌سازد که از همه آنها فرضیات خرد قابل استخراج است. این فرضیات عبارتند از:

H₁ = نرخ خودکشی بطور معکوس با درجه انسجام مذهبی جامعه تغییر میکند.

Suicide varies inversely with the degree of integration of religious society.

H₂ = نرخ خودکشی بطور معکوس با درجه تشکل داخلی و درونی جامعه تغییر میکند.

Suicide varies inversely with the degree of integration of domestic society.

H₃ = نرخ خودکشی بطور معکوس با درجه تشکل سیاسی جامعه تغییر میکند.

Suicide Varies inversely with the degree of integration of political society.

بالاخره دورکهایم در سطح سوم با ارائه فرضیه‌ای کلان (Grand Hypothesis) فرضیات ارائه شده در سطح‌های اول و دوم را تلفیق می‌نماید:

H_G = نرخ خودکشی بطور معکوس با درجه تشکل گروه‌های اجتماعی که فرد بخشی از آن را تشکیل می‌دهد تغییر می‌کند.

Suicide varies inversely with the degree of integration of the social groups of which the individual forms apart.

نمونه‌شناسی (تیپولوژی) خودکشی از دیدگاه دورکهایم:

دورکهایم در بخش دوم کتاب خودکشی بخش عمده‌ای از بحث خود را اختصاص به مبحث نمونه‌شناسی (Typology) خودکشی می‌دهد. بنظر دورکهایم همه خودکشی‌ها می‌توانند در چهار طبقه کلی قرار گیرند:

۱- خودکشی خودخواهانه (Egoistic)

۲- خودکشی دیگرخواهانه (Altruistic)

۳- خودکشی آنومیک یا بی‌هنجاری (Anomic)

۴- خودکشی فاتالیستیک یا جبرگرایانه (Fatalistic)

خودکشی خودخواهانه و دیگرخواهانه در دو قطب مخالف هم و خودکشی آنومیک و فاتالیستیک نیز در دو قطب مخالف یکدیگر قرار دارند.

۱- خودکشی خودخواهانه: (Egoistic Suicide)

دورکهایم خودکشی خودمدارانه یا خودخواهانه (Egoistic) را خاص جوامع و اجتماعاتی می‌داند که در آن فلسفه و سنت فردگرایی (Individualism)، استقلال طلبی فردی (Self - Independency) خوداتکائی (Self - Reliance) و خودکفائی (Self - Sufficiency) مرسوم و مورد تأکید است.

در چنین جوامعی بواسطه میزان کنترل اجتماعی و فشار جمعی بسیار قلیل، تضعیف روح جمعی، بیطرفی سازمان‌های اجتماعی در مسئولیت فردی، غلبه مناسبات و روابط ثانویه و رسمی بر روابط اولیه و نخستین و عدم تعلق عمیق فرد به گروه، کمبود یا اختلال شدید همانندسازی (Identification) با گروه‌های اجتماعی و عدم پشتیبانی اجتماعی و سرپرستی عاطفی و روانی سازمان‌ها از فرد سبب افزایش تمایل او به خودکشی در شرائط بحرانی می‌گردد. در رابطه با گروه خانواده به عنوان یک گروه نخستین (Primary Group) دورکهایم متذکر

می شود که عدم یکپارچگی و وحدت خانواده سبب می گردد که میزان خودکشی در افراد مجرد بیش از افراد متأهل و در افراد مطلقه دارای فرزند کم تر از افراد مطلقه بدون فرزند باشد. همچنین در جوامع روستائی بواسطه غلبه روح جمعی و نمود انسجام مکانیکی، تشکل و یکپارچگی اجتماعی بیش از جوامع شهر است. از اینرو در مناطق شهری بواسطه فردگرایی و تضعیف روح جمعی و نمود انسجام ارگانیکی میزان خودکشی خودخواهانه به مراتب بیش از مناطق روستائی است.

از طرفی با در نظر گرفتن رابطه مذهب و خودکشی، دورکهایم معتقد است که نرخ خودکشی در نزد پیروان مذاهب کاتولیک و یهودی کم تر از افراد پروتستان می باشد، زیرا آئین کاتولیک و یهود یگانگی همنائی و همگرایی گروهی را تبلیغ و تقویت می کند. حال آنکه مذهب پروتستان با تأکید روی ارزش های فردی و فردگرایی، تکروی و خود مسئولی، ضمن تضعیف یگانگی و یکپارچگی گروهی، از نوعی عدم انسجام اجتماعی و کمی همبستگی گروهی نسبت به جامعه کاتولیک و یهودی برخوردار است.^{۱۷}

به عقیده دورکهایم خودکشی در کشورهای پیشرفته و صنعتی عمدتاً از نوع خودکشی خودپرستانه است. چه زندگی ماشینیسم و استاندارد شده در این جوامع نه تنها به توسعه بوروکراسی، عقلانیت، رقابت تقسیم کار و تراکم اخلاقی، فردگرایی، دنیوی شدن اخلاق (سکیولاریسم) و تحلیل و تحویل عقل عینی به عقل تکنیکی منجر گردیده بلکه سبب شده است که روابط، پیوندها و میثاق های عاطفی و گروهی قربانی استقلال مادی، تکروی فلسفی و رقابت سرسختانه و ترقی پذیر گردد و نتیجتاً انسان از بسیاری از خصوصیات و کیفیات حیاتی چون عشق، احساس، اشتیاق و همدلی که از لوازم هستی است جدا و منفک بیفتد و نوعی بیگانگی (Alienation) را تجربه کند.^{۱۸}

خودکشی خودخواهانه یا خودپرستانه دارای دو گونه فرعی است: الف - نوع مالیخولیائی رویائی (Melancholic Linguor) و ب - نوع اپیکوری (Epicureanism). در نوع مالیخولیائی رویائی که با نوعی سستی و احساس فتور همراه است حالات افسردگی و انفعال شدید در فرد دیده می شود. در نوع اپیکوری احساس بی میلی و بی اشتیائی (Apathy) بصورت امری واقعی و غیرخیالی در فرد بشدت راه یافته و او را نسبت به هرچه در پیرامون است بی میل و بی تفاوت و خونسرد می سازد. خودکشی خودپرستانه اپیکوری غالباً با نوعی احساس بی معنائی و بدبینی نسبت به واقعیت های هستی و پیرامونی همراه است.

ماریس (Maris) از دو مورد (Case) خودکشی در مطالعات خود نام می برد که معرف انواع مالیخولیائی و اپیکوری دورکهایم است.^{۱۹}

در مورد اول از مردی ۵۵ ساله بعد از خودکشی وی این نوشته بجا مانده: خود را کشتم

چون احساس خوشی نداشتم، دوست نداشتم که زنده بمانم، از زندگی خسته شده بودم. (معرف نوع مالیخولیائی) در مورد دوم دانشیار دانشکده مهندسی در ایلینویز امریکا پیش از خودکشی اینچنین نوشت:

چندان باین دنیا ارزش قائل نیستم. آنچه مرا بر علیه این جهان می شوراند آن است که این جهان به شدت کسل کننده است. (معرف نوع اپیکوری).

۲- خودکشی دیگرخواهانه: (Altruistic Suicide)

این نوع خودکشی خاص جوامعی است که به شدت از وحدت و یگانگی گروهی، تعلق فرد به گروه‌های اولیه و ثانویه و همکاری و هم‌نوائی سازمان‌های مختلفه اجتماعی حمایت و پشتیبانی می‌کنند. در اینگونه جوامع میزان کنترل و فشار گروهی بشدت بالا، تعلق گروهی بسیار عمیق و همانندسازی با گروه بسیار شدید است. بطوریکه موجودیت فردی جدا از موجودیت گروهی نامفهوم تلقی می‌گردد و فرد نه تنها مجبور است فردیت خود را در تعلق به گروه تثبیت و تضمین نماید، بلکه ضمن قبول پیروی و اطاعت از گروه به حمایت، هدایت و پشتیبانی گروه در شرائط بحرانی و فلج‌کننده امیدوار و مؤمن است.

از اینرو در خودکشی دگرخواهانه فردگرائی نازلی مشهود است و پیوند فرد با گروه اجتماعی خویش بشدت بالاست. بجای آنکه فرد دچار احساس بی‌میلی و انفعال باشد فعال و پرانرژی است. جائیکه در خودکشی خودخواهانه فرد جایگاهی جهت بودن در این جهان نمی‌یابد و دلیلی بر زنده بودن نمی‌بیند، در خودکشی دیگرخواهانه بدنبال جایگاهی جهت بودن و زندگی فراسوی این جهان می‌گردد. مثلاً بنابه اعتقادات هندو، زمانیکه پیرمرد هندوئی خود را فارغ از وظائف و مسئولیت‌هایم بیند و بر این باور است که کار خود را کرده‌ام و بار خود را برده‌ام پس زمان رفتن و لحظه خداحافظی است، با تحسین و رضامندی به نوه‌ها و نتیجه‌های خود که حاصل تلاش او در طول حیات خاکی اش بوده‌اند مینگرد و به یقینی که مبین اتمام وظیفه و مأموریتش در این جهان است می‌رسد و زمان آن را می‌بیند که خود را از این جهان برهاند. با چنین تصمیمی وی سپس به تمرین یوگا پرداخته و به استقبال مرگی می‌رود که او را در آن جهان به موکشا Moksha متصل سازد. موکشا در آئین برهمنائی وصال جاوید و یگانگی غایی با برهمن است.^{۲۰}

دورکهایم خودکشی دیگرخواهانه را نوعی عمل قهرمانانه Heroic بشمار آورده و آنرا از خصوصیات رفتاری سربازان و نظامیان می‌داند. بنظر دورکهایم خودکشی دگرخواهانه در جوامع باستان، جوامع بدوی، دورافتاده و متجانس و غیرصنعتی که از یکپارچگی و یگانگی گروهی مفروطی بهره‌مندند مرسوم و متداول است. خودکشی سالمندان در قبایل اسکیمو جهت نجات اطفال و مادران در شرایط قحطی و کمبود مواد غذایی، هاراکری (Harakiri) یا شکم‌دري

(Belly Cutting) افراد ژاپنی جهت حفظ آبروی خانوادگی (Face Safing)، قومی و سنتی، سوتی (Suttee) یا خودکشی زن پس از مرگ شوهر در هند، کامیکاز یا خودکشی خلبانان ژاپنی در جنگ جهانی دوم جهت انهدام نیروی دشمن، خودکشی برده پس از مرگ ارباب در آسیای شرقی، خودکشی اسرای جنگی پیش از محاکمه در دادگاه دشمن، خود قربانی رهبران و پیشوایان دینی برای اثبات حقیقت و حق دوستی و غلبه بر ظلم و باطل و بالاخره خودکشی فردی یا گروهی جهت پشتیبانی و حمایت از اصول و فلسفه یک مکتب یا ایدئولوژی سیاسی نمونه‌هایی از خودکشی دگرخواهانه به شمار می‌روند.

سه گونه یا نوع از خودکشی دگرخواهانه را میتوان تمیز داد:

الف: اجباری (Obigatory)

ب: اختیاری یا ارادی (Optional)

ج: هوشمندانه (Acute)

نوع اجباری بیشتر در نزد پولی‌نزی‌ها (Polynesians) که از اقوام سرخ‌پوست شمال امریکا بشمار می‌روند دیده می‌شود. در این نوع خودکشی دگرخواهانه انتحار بعنوان یک وظیفه (Duty) در جامعه تلقی می‌گردد. یعنی بعنوان رفتاری مورد انتظار جامعه و به مثابه وظیفه‌ای برای فرد که می‌باید انجام شود. خودکشی دگرخواهانه اجباری همچنین در برخی فرهنگ‌های شرقی نظیر هند مشاهده می‌گردد. مثلاً رسم سوتی (Suttee) یا خودکشی زن پس از مرگ شوهر از اینگونه است. طبق این رسم زن هندی ملزم است که پس از مرگ شوی خود دست به انتحار زند. زیرا حیات اجتماعی او به مثابه تمامیت حیات او به حیات شوهر بستگی دارد و با قطع حیات همسر حیات وی نیز قطع می‌گردد.

در نوع خودکشی دگرخواهانه اختیاری و ارادی فرد بطور داوطلبانه به استقبال مرگ می‌رود. در او نوعی تمایلات عرفانی مشهود است و با اشتیاق سخن از مرگ می‌گوید. این نوع خودکشی رابه داوطلبان شهادت در صدر مسیحیت نسبت داده‌اند که با نوعی فنا صوفیانه و وصال عارفانه و مرگ توأم با عزت همراه است.^{۲۱}

در نوع خودکشی هوشمندانه و زیرکانه، کناره‌گیری فرد از خود و چشم‌پوشی وی از حیات این دنیا بدان دلیل است که جامعه و فرهنگ چنین عملی را شایان ستایش و قابل تمجید می‌داند و فرد هوشمندانه به امر جامعه فرمان می‌گذارد. نمونه این نوع خودکشی در نوعی ریاضت (Asecticism) بودائی بنام تراوادا (Theravada) دیده می‌شود.

دورکهایم معتقد است که در هر دو نوع خودکشی خودخواهانه و دگرخواهانه جامعه بر کنش فرد به اعتبار قدرت آمرانه، برونی و کنترل‌کننده‌اش تأثیر می‌گذارد.

در باب خودکشی خودخواهانه فقدان انسجام اجتماعی فرد آدمی را پراکنده و سرگردان

نموده به گونه‌ای که در حاشیه قرار گرفته و مطرود می‌گردد. در مقابل خودکشی دیگرخواهانه جامعه به اعتبار هدایت‌ها و ارشادات فرهنگ خود به خلق انسان‌هایی حاشیه‌ای می‌پردازد که با میل و اشتیاق خود را از جامعه جدا و منفک می‌سازند.

۳- خودکشی ناشی از بی‌هنجاری (آنومیک): (Anomic Suicide)

بنظر دورکهایم خودکشی آنومیک معلول عدم تعادل، دگرگونی ساختاری، وقفه ناگهانی و شدید یا تغییرات عمیق و سریع در سازمان‌ها و نظام‌های اجتماعی است. چنین وضعیت‌هایی خود معلول کسادی سازمان اقتصادی، از هم پاشیدگی ارزش‌های سنتی، تورم پول، تغییر حکومت، ورشکستگی مالی، بی‌سازمانی سریع طبقات اجتماعی و انقلاب است. به عقیده دورکهایم در برابر چنین شرائط اجتماعی که بعنوان بلایای جمعی به حساب می‌آیند، سازگاری تثبیت شده برخی از افراد و گروه‌ها دچار دگرگونی سریع شده و مکانیزم‌های روانی - اجتماعی آنان فلج می‌گردد، بطوریکه سازگاری مجدد و سریع آنها غیرممکن می‌شود و زمینه برای خود نابودی و انتحار فراهم می‌سازد بنظر دورکهایم تنها پدیده‌ای که میزان خودکشی را کاهش می‌دهد جنگ است.

دورکهایم عقیده دارد که تجاوز دشمن به مرز و بوم افراد حس یگانگی، یکپارچگی و تعلق گروهی را در آنان تحریک و تشدید کرده بطوریکه منافع مشترک به شکل حمایت از میراث مادی و معنوی ملی و میهنی و عقیدتی سبب افزایش تعلق گروهی می‌شود و از میزان خودکشی‌ها در جامعه می‌کاهد.^{۲۲}

بنابراین دورکهایم خودکشی آنومیک را نتیجه یک تغییر و جابجائی موقت و در عین حال ناگهانی در هنجارهای یک جامعه می‌داند.

تبیین خودکشی توسط مفهوم بی‌هنجاری (آنومی) از مهمترین تبیین‌های جامعه‌شناسی از خودکشی و یکی از پرتأثیرترین انواع تبیین‌های اجتماعی از این پدیده است. واژه آنومی (Anomie) از دو جزء ترکیب یافته است: یکی نومیا (Nomia) که در یونانی به مفهوم ناموس (Nomis) و قانون است و در معنی لغوی دلالت دارد بر قاعده رفتار، هنجار، سنجه، قانون، رسم و نظائر آن. دیگری "آ" به معنی نفی آن، بدین ترتیب این واژه به مفهوم بی‌هنجاری بکار برده شده است که در مفهوم دورکهایمی ان به معنای سرگردانی و سرگشتگی انسان است در برابر قواعد و سنجه‌های اجتماعی رفتار. این واژه در انگلیسی از سال ۱۵۹۱ میلادی مورد استفاده قرار گرفته و در قرن هفدهم بطور مکرر به معنای عدم توجه به قانون بخصوص قوانین الهی بکار رفته است. این مفهوم برای نخستین بار از سوی دورکهایم به جامعه‌شناسی راه یافت و از مفاهیم اساسی آن شد.^{۲۳}

مفهوم آنومی در سه معنی جداگانه و در عین حال بهم بسته بکار رفته است:

اولاً به مفهوم نوعی نابسامانی فردی که موجب سرگشتگی انسان و نبود قانون و دستورالعمل رفتار برای وی می‌شود. ثانیاً به مفهوم وضعیت اجتماعی که در آن قواعد رفتار اجتماعی با یکدیگر در ستیز بوده و فرد برای انطباق با این قواعد و متابعت از آنها دچار پریشانی می‌شود. ثالثاً اشاره به وضعیتی اجتماعی دارد که در آن بین فرد و برخی هنجارهای اجتماعی و قواعد رفتار تضاد و ستیز است.

دورکهایم چهار شاخصه را در بروز خودکشی آنومیک در نظر می‌گیرد:

اول، تغییرات سریع اجتماعی بنظر می‌رسد که با خودکشی آنومیک هم‌خوانی داشته باشند. بعنوان مثال در برخی بحران‌های عمده اجتماعی نظیر رکود اقتصادی امریکا در دهه ۱۹۳۰ نرخ خودکشی آنومیک افزایش یافت^{۲۴}. از طرفی توسعه سریع شوکت و قدرت در فرد با افزایش نرخ خودکشی آنومیک مرتبط است. ماریس خاطر نشان می‌سازد که با آنکه نرخ خودکشی آنومیک با تغییرات سریع اجتماعی رابطه مستقیم دارد. مع الوصف باید توجه داشت که در همه تحولات اجتماعی نرخ این نوع خودکشی افزایش نمی‌یابد. مثلاً در جنگ جهانی اول و دوم نرخ خودکشی آنومیک در اروپا و امریکا به شدت پائین بود و همانطوریکه دورکهایم اشاره دارد جنگ یکی از عوامل وحدت جمعی و در عین حال کاهش دهنده میزان خودکشی آنومیک است^{۲۵}.

دوم، هر آشفتگی در نظام جمعی و نظم عمومی جامعه بنظر دورکهایم منجر به افزایش نرخ خودکشی آنومیک می‌گردد. تحت شرایط طبیعی و نرمال نوعی تعادل و توازن اجتماعی و فردی حاکم است و بین اهداف فرهنگی و وسائل اجتماعی (Goals and Means) جهت نیل بدان اهداف به حد کفایت تناسب وجود دارد. با بروز آنومی ارتباط بین هدف و وسیله یا بین عمل و نتیجه (Effort and Attainment) مختل و مغشوش می‌گردد، نتیجه نوعی سردرگمی، سرگشتگی و از دست دادن جهت و مسیر است. معمولاً در بحران‌های اجتماعی کاهش در وسایل بوجود می‌آید بی‌آنکه در اهداف و نیازها این نقصان صورت گیرد و با اغتشاش در سازمان اجتماعی و تضعیف قدرت کنترل‌کنندگی و آمرانه جامعه و فرد آدمی هدایت و سرپرستی اجتماعی جامعه تضعیف و فرد آدمی به حال خود رها می‌گردد و نتیجتاً قادر به حفظ تعادل شخصیتی و رفتاری نیست.

سوم، مشاغل حرفه‌ای و لیبرال بعنوان شاخص برای خودکشی آنومیک محسوب می‌شوند. مثلاً مدیران صنایع در جوامع صنعتی و مدرن بیش از کارگران و کارمندان دست به خودکشی می‌زنند و در واقع جوامع صنعتی مدرن و شهری دارای نرخ خودکشی بالائی نسبت به جوامع سنتی و روستائی‌اند. دلیل عمده شاید این باشد که جامعه صنعتی مدرن و شهری نابهنجاری بیشتری را نسبت به جامعه سنتی و روستائی تجربه می‌کند.

چهارم، طلاق بعنوان نوعی آنومی یعنی اغتشاش در روابط بین هدف و وسیله خانواده به شمار می آید. از این رو نرخ خودکشی آنومیک در افراد مطلق و مطلقه نسبت به غیر مطلقها بالاست.^{۲۶}

خودکشی آنومیک می تواند کلی (General) یا جزئی (Particular) باشد در حالت کلی خودکشی آنومیک بعنوان عملی خشن بر علیه زندگی محسوب می گردد. در حالت جزئی بعنوان عملی خشن بر علیه خود یا غیر از خود همزمان (یعنی مورد خودکشی - قتل) Homicide - Suicide به حساب می آید.^{۲۷}

۴- خودکشی فATALISTIK یا ناشی از جبرگرایی: (Fatalistic - Suicide)

خودکشی فATALISTIK یا تحت فشار و جبری تنها بطور محدودی در نظریه خودکشی دورکهایم مورد توجه قرار گرفت. دورکهایم در تبیین این نوع خودکشی متذکر می شود خودکشی ناشی از جبرگرایی نوعی عکس العمل به بازبینی، کنترل و تنظیم اجتماعی مفرط و شدید جامعه است. زمانیکه جامعه به حد مفرط و شدیدی دست به ایجاد نظمی دستوری می زند. در چنین وضعیتی فرد به شدت تحت انقیاد و تقید اجتماعی قرار دارد و هر چیزی تحدید شده، کنترل شده، منظم و خشک و بیروح است. بنظر دورکهایم زمانیکه بازدارندهها و کنترلرهای اجتماعی بطور شتابان و ناگهانی تشدید می گردند و اقتدار آمرانه ای را بطور مفرط بر فرد وارد می سازند احتمال خودکشی جبرگرایانه شدت می یابد. بعنوان مثال زمانیکه فرد بعنوان برده به فروش می رود، یا زن جوانی تحت فشار و زور و اجبار به کابین مردی مسن درمی آید و یا بر دختری کم سن و سال ازدواجی ناخواسته تحمیل می شود احتمال خودکشی فATALISTIK افزایش می یابد. در چنین وضعیتهائی خودکشی بعنوان عکس العملی به قوه قاهره جامعه و فرار از وضعیت دردآورده و فشارها و تحمیلات جابرانه و غیر عادلانه جامعه است.^{۲۸}

در ذیل انواع چهارگانه خودکشی در نمونه شناسی دورکهایم همراه با صور ثانویه آنها و نیز خصوصیات و وضعیتهائی که در آن بروز و تجلی دارند نمایش داده شده است:

نمونه‌شناسی (تیپولوژی) خودکشی در تئوری دورکهایم

انواع ثانویه Secondary types	مجموعه وضعیتها Paradigms	خصوصیات Characteristics	انواع اصلی Basic Types
<p>۱ - A) نوع مالیخولیائی رو بانی (ملانکولیستیک لانکور) که همراه با افسردگی و انفعال است.</p> <p>۲ - A) نوع اپیکوری که همراه با شک و سوءظن نسبت به برخی واقعیت‌های اجتماعی و هستی است و نیز یقین یافتن از امری و مسلم پنداشتن چیزی (چه درست و چه نادرست)</p>	<p>در نزد برخی مذاهب، جامعه اقتصادی، خانوادگی و سیاسی (مثلا در نزد پروتستان‌ها، در جنگها و انقلابات، شکست مالی، شغلی، تحصیلی و عشقی)</p>	<p>فردگرائی مفرط، بی‌میلی، احساس عدم‌تعلق به جامعه و زندگی، ناتوانی دریافتن مفهومی برای هستی و زنده‌ماندن</p>	<p>A - خودخواهانه Egoistic</p>
<p>۱ - B) نوع اجباری همراه با احساس وظیفه همچنانکه در نزد پولی‌تئین‌های امریکای شمالی دیده می‌شود.</p> <p>۲ - B) نوع اختیاری و ارادی که با اشتیاق و وجد صوفیانه و عارفانه همراه است همچنانکه در نزد برخی ادیان هندی نظیر برهمنائی دیده می‌شود.</p> <p>۳ - B) خردورزانه و هوشمندانه که در آن مرگ بدست خود فرد قابل تمجید و ستایش است.</p>	<p>در جوامع ابتدائی، در نزد سربازان در نبرد شهادت‌طلبان مذهبی (نظیر هاراگری، سوتی، کاماکازی، موکشا)</p>	<p>فردگرائی نازل، شور و شوق و اشتیاق وافر همراه با فعالیت، جستجو برای جایگاهی فراسوی زندگی این جهان</p>	<p>B - دیگرخواهانه Altruistic</p>
<p>۱ - C) نوع عام و کلی که در آن فرد عکس‌العملی خشونت‌آمیز نسبت به زندگی ابراز مینماید</p> <p>۲ - C) نوع خاص که فرد عکس‌العملی خشونت‌آمیز نسبت زندگی خود و یا همزمان بزندگی خود و دیگری ابراز می‌دارد.</p>	<p>در بحران‌های اقتصادی، در تغییرات سریع و ناگهانی اجتماعی، در بیوه‌گی، در طلاق، در برخی مشاغل حرفه‌ای</p>	<p>احساس بی‌هنجاری و بی‌سازمانی، فقدان بازبینی اجتماعی، فقدان کنترل هنجاری، احساس هیجان و حساسیت، تنفرو بیزاری، عصبانیت و خشم، احساس کسالت و فتور</p>	<p>C - آنومیک (بی‌هنجاری) Anomic</p>
	<p>در نزد زنان بسیار جوان که بسزور ازدواج کرده‌اند در زندان و نزد زندانیان ابد، در نزد برده‌ها</p>	<p>احساس فشار، زور، کنترل بازبینی و نظم مفرط، تقید و اجبار اجتماعی</p>	<p>D - فاتالیستیک (جبرگرایانه) Fatalistic</p>

دورکهایم در بخش پایانی کتاب دوم خودکشی کوششی را جهت ارائه انواع ترکیبی از صور چهارگانه خودکشی مبذول داشته است. در ذیل انواع صور چهارگانه بطور ترکیبی و بر اساس تنظیم و تدوین ماریس، گیبس و مارتین ارائه می شود:

نمونه شناسی دورکهایم از انواع ترکیبی صور چهارگانه خودکشی^{۲۹}

مجموعه وضعیت‌ها Paradigms	خصوصیات Characteristics	انواع ترکیبی Mixed Types
آدم بردبار یا صبور (Stoic)	مزاجی مالیخولیائی یا نوعی تحمل و شکیبائی اخلاقی. Melancholy Lempere with Moral fortitude	AB - خودخواهانه دگرخواهانه Ego - Altruistic
افزایش در واکنش‌های افسرده گونه Upswing of depressive reactions	ترکیبی از هیجان و بی میلی، عمل و خیالبافی Mixture of Agitation and Apathy, of Action and reverie	AC - خودخواهانه و نابهنجار Ego - Anomic
در زندانی‌ها، اسرا و برده‌ها Prisoners, Slaves مرد ورشکسته خانه Bankrupt Familyman	نظم‌گرایی و کنترل مفرط همراه با بی میلی Hyperregulation and Apathy اوقات تلخی، عصبانیت هیجانی و جوش و خروش Exasperated Effervescence	AD - خودخواهانه جبرگرایانه Ego - Fatalistic CB - بی‌هنجاری دگرخواهانه Anomic-Altruistic
سربازان و افسران نخبه و سرآمد Elite soldiers	الزام و اجبار تحمیلی Forced obligation	BD - دیگرخواهانه جبرگرایانه Altruistic - Fatalistic
نوجوانان بزهکار Juvenile delinquent	ترکیبی از بی‌نظمی هنجاری و نظم مفرط Mixture of Normative deregulation and Hyper regulation	CD - بی‌هنجاری جبرگرایانه Anomic - Fatalistic

بردگانی که محکوم به راندن نوعی کشتی پاروئی (Galley Slaves) بودند معرف تمایل به خودکشی ترکیبی خودخواهانه - جبرگرایانه (ego - Fatalistic) هستند. چنین بردگانی با نوعی بی میلی ناشی از نظم و نظارت مفرط و شدید بیرونی روبرو می‌باشند.

ترکیب نوع آنومیک و جبرگرایانه صورتی از خودکشی بدست می‌دهد که نتیجه بی نظمی و عدم نظارت اجتماعی (deregulation) از یکسو و نظم و کنترل مفرط بیرونی (Overregulation) از سوی دیگر است. بزهکاری نوجوانان معرفی برای این نوع خودکشی ترکیبی است که در آن نوجوانان به شدت توسط خرده‌فرهنگ (Subculture) بزهکار کنترل می‌شوند (Overregulation) و از سوئی ارزش‌های فرهنگی طبقه متوسط نظم‌دهندگی و قدرت کنترل خود را بر آنان از دست می‌دهد (deregulation). در نوع ترکیبی خودخواهانه - آنومیک ترکیبی از بی میلی و انفعال و نیز عمل و حرکت (Apathy and action) مشاهده می‌شود. در بیماران سایکوتیک (Psychotic) چنین خودکشی ترکیبی مشهود است. مثلاً در برخی سایکوتیک‌ها نظیر مانیک دپرسیو (Manic - Depressive) فرد هم‌زمان از افسردگی مفرط و نیز جنب و جوش و التهاب و بیقراری برخوردار است.

بالاخره در نوع ترکیبی دیگرخواهانه - جبرگرایانه خودکشی نتیجه یک تعهد و التزام در اثر فشار و تحمیل است. مثلاً خودکشی قهرمانانه یک فرد نظامی میتواند معرفی برای این نوع خودکشی باشد که از یکسو خصلت داوطلبانه بودن فرد برای افتخار با منشی قهرمانانه و از سوی دیگر نظم و انضباط مفرط نظامی که فرد را مقید به رفتار مورد نظر میکند^{۳۰}.

آنچه از تئوری خودکشی دورکهایم می‌توان استنتاج کرد مبین این واقعیت است که بین تئوری وی در باب جامعه، واقعیت اجتماعی، مجموعه‌ها (Collectivities) و اخلاقیات (Morality) و تئوری خودکشی وی رابطه است. بنظر دورکهایم جامعه به مثابه یک معرف جمعی (Collective representation) محصول تعامل افراد است. جامعه در عین حال که معرف مجموع افکار و افعال انسان‌هایی است که آن را ساخته‌اند بلکه معرف سنتزی است که از این ترکیب حاصل گردیده است.

جامعه به مثابه یک واقعیت مشخص به دو صفت عمده است: خارجی بودن آن نسبت به فرد و قدرت بازدارندگی و آمرانه آن (Constration). بعبارت دیگر جامعه نسبت به اجزاء و افراد تشکیل دهنده‌اش برتر و ممتاز است. جامعه در بیرون از فرد آدمی قرار دارد و نسبت به او اقتدار آمرانه‌ای را اعمال می‌کند. به گونه‌ای که بدو در رفتار و افعال روش، خط، جهت و منش می‌دهد.

صفت آمرانه بودن و بازدارندگی جامعه از آن جهت است که کلاً زندگی اجتماعی یک زندگی نومیک (Nomic) و بهنجار است چنین بازدارندگی به دو وسیله صورت می‌گیرد:

الف: روح یا وجدان جمعی (Collective conscience) که در انسجام مکانیکی قانون تنبه‌گرا و مناهمی (Repressive Law) تجلی یافته است.

ب: میان بستگی متقابل (Mutual Interdependence) که محصول افزایش تفکیک اجتماعی (Social differentiation) است و در انسجام ارگانیکی قانون تصحیح‌گر (Restitutive Law) متجلی است.

دورکهایم بین امر اجتماعی (Social) و امر اخلاقی (Moral) قائل به تمیزی نیست به نظر وی اخلاقیات (Morality) جنبه دیگری از اجتماعیات است. اخلاق با نوعی احساس تعهد، التزام، اجبار و تمایل و علاقه (Obligation and desirability) مشخص گردیده است. به عبارت دیگر اخلاقیات منبع نیروهای منع‌کننده و مناهمی اجتماعی و منبع تنظیم و ترتیب و قواعد رفتار و عامل تعهد و التزام و متابعت اجتماعی است. اخلاقیات از غلبه مصالح اجتماعی و عام بر منافع فردی و خاص ناشی می‌گردد. یعنی:

بالادستی مصالح جامعه بر زیر دستی منافع فردی = اخلاقیات

مرتبطاً با تئوری عمومی جامعه، دورکهایم به ابراز و شرح نظریه خودکشی خود می‌پردازد. به نظر وی خودکشی یک عمل اجتماعی (Social Action) است و نه فردی و چون هر واقعیتی اجتماعی معلول و محصول واقعیت‌های اجتماعی دیگر است. علیرغم آنکه برخی عوامل فردی را می‌توان در برخی خودکشی‌ها منظور داشت. نرخ خودکشی اجتماعی (Social Suicide Rate) با علل فردی قابل توضیح نیست.

به نظر دورکهایم مجموعه (Collectivity) و اخلاق (Morality) دو مفهوم اساسی هستند که برپایه آنها می‌توان به تحلیل خودکشی پرداخت.

میزان یا نرخ خودکشی اجتماعی اساساً یک پدیده اجتماعی است و نه فردی و بستگی به علل خارجی و بیرونی (Exterior) دارد که بر فرد سلطه دارند. به نظر دورکهایم در واقع تمایل اخلاقی فرد خودکشی به ارتکاب عمل (یعنی درجه‌ای که او در گروه‌هایی با همبستگی پائین یا بالا عضویت دارد و ارزش‌های آن گروه‌ها) یک عامل و متغییر کلیدی در خودکشی است. نه تجارب فردی و شخصی او (یعنی سلامتی فکری و جسمی، وضعیت اقتصادی، اینکه او الکلی است یا الکلی نیست و نظائر آن). از اینرو هر فردی بطور جمعی (Collectively) دارای تمایلی به خودکشی است. به میزانی که گروه‌های اجتماعی که فرد جزئی از آنهاست هماهنگ (harmonious) یکپارچه و متشکل (Integrated) و منظم و با قاعده (Regulated) باشد، خودکشی کم‌تر شایع است. نرخ خودکشی اجتماعی در واقع یک مدل پیش‌بینی‌کننده مطلوب برای علل خودکشی‌های فردی است تا مدلی برای تبیین انگیزش‌های فردی (Individual Motives) جهت نرخ خودکشی اجتماعی.

از طرفی نرخ خودکشی بالا از فقر اقتصادی (Economic poverty) نتیجه نمی‌شود بلکه محصول فقر اخلاقی (Moral poverty) جامعه است. از آنجائیکه خودکشی نمایانگر نوعی فتور و ضعف در قدرت جامعه جهت ایفای نقش و کارکرد خود به عنوان هماهنگ کننده، تنظیم کننده و سازمان دهنده و نیز مبین یک نقصان (Flaw) در نظم اخلاقی و اجتماعی است. متوسط تعداد خودکشی‌ها در هر جامعه (Average number of suicide) همراه با دیگر صورجرائم می‌توان به عنوان شاخصه‌ای جهت نشان دادن شدت بی‌اخلاقی در یک جامعه بکار رود. دورکهایم ضمن ارائه نمونه شناسی خودکشی اجتماعی مُتذکر می‌گردد که فرایند جامعه‌پذیری عامل انکار ناپذیری در انسجام و بهم پیوستگی اجتماعی است. از اینرو خودکشی آنومیک و فاتالیستیک به نظر می‌رسد عمدتاً محصول کارکرد بیمارگونه عناصر هنجاری جامعه باشد. حال آنکه خودکشی خود خواهانه و دیگر خواهانه اساساً نتیجه انفکاک و جدا افتادگی در عناصر ساختاری جامعه است. مع الوصف باید توجه داشت که در هر چهار نوع خودکشی خود خواهانه دیگر خواهانه، بی‌هنجاری و جبرگرایانه عناصر هنجاری و ساختاری توأمأ حضور دارند.^{۳۱}

نقد و بررسی و پیشنهاد:

الفرد نورث (A. North) زمانی نوشت "علمی که تردید در فراموش کردن مؤسس و بانی خود نماید علم برباد رفته است"^{۳۲}. این گفته نورث به عنوان یک قاعده کلی در اغلب علوم مصداق دارد و جامعه شناسی نیز از این قاعده مستثنی نیست. با آنکه اندکی بیش از یکقرن است که از انتشار اثر امیل دورکهایم (خودکشی) می‌گذرد، هنوز به عنوان مهمترین اثر جامعه‌شناسی خودکشی مطرح است و این در حالی است که آراء دورکهایم بطور اعم و نظریه خودکشی وی بطور اخص مورد نقد و انتقاد صاحب نظران مختلف، نحله‌ها و مکاتب گوناگون در علوم انسانی و رفتاری قرار گرفته است. مع الوصف باید توجه داشت که اهمیت کار دورکهایم عمدتاً در تنظیم و فورمولاسیون یک نظریه جامعه شناسی خودکشی بوده است و آنچه تا به امروز در حوزه‌های علوم اجتماعی در زمینه تدقیق و مطالعه خودکشی صورت گرفته یا در جهت تأیید نظریه دورکهایم و اثبات مجدد فرضیات وی بوده است و یا عمدتاً بسط و تکمیل آراء او.

دورکهایم عمدتاً به عنوان جامعه شناسی واقعیت گرا مطرح است که خود را مقید و متعهد به مفهومی می‌کند به نام واقعیت اجتماعی (Social Fact) که در بیرون از فرد آدمی قرار دارد و بر او اقتدار آمرانه‌ای را اعمال می‌کند. غالب منتقدین آراء دورکهایم معتقدند که نه تنها دورکهایم بگونه‌ای جزمی و لجوجانه خود را متعهد به مفهوم واقعیت اجتماعی نموده است و

در زمره معتقدین به جبریت جامعه (Social Determinism) قرار گرفته بلکه بطور اخص در نظریه خودکشی خود چشم خود را بروی عوامل غیر اجتماعی بسته و متغیرهایی چون نژاد، الکلیسم و بیماری افسردگی را در بروز خودکشی نادیده گرفته است. همچنانکه ماریس متذکر می شود "دورکهایم" بگونه ای بی تفاوت به نقش عوامل و متغیرهای روانی در بروز خودکشی و ریشه یابی آن می پردازد که این خود تا حدودی فهمیدنی است ولی بخشودنی نیست^{۳۳}

مطالعه ماریس (Maris) در خصوص خودکشی در شیکاگو ضمن تأیید بسیاری از فرضیات دورکهایم در چند زمینه به انتقاد از دیدگاه وی پرداخته سعی می کند با یافته های تجربی به تکمیل نظریه خودکشی دورکهایم بپردازد.

به نظر ماریس زمانی انتقاد به نظریه دورکهایم صائب است که فرضیات و اطلاعات اضافی و تازه تری فراهم گردند. به نظر وی استفاده از منابع اطلاعاتی مشابه و تاکید صرف بر روی آمار خودکشی ها و اطلاعات ثانویه و موجود (Secondary and Existing Data) یقیناً نتایج تحقیق را محافظه کارانه خواهد کرد. شاید تحقیقات متفاوتی در این زمینه ضروری باشد برای مثال در تحقیقات جدید بایستی مصاحبه با خودکشی های نا موفق (کسانی که دست به خودکشی زده اند ولی موفق نشده اند) صورت گیرد. رجوع به گزارشات علمی موجود در باب خودکشی، مصاحبه با پلیس و بازپرسان ویژه، مسئولین بیمارستان و کلینیک های روانی و ترکیب تکنیک های جامعه شناسی روان شناسی و روان کاوی در مطالعه خودکشی اطمینان بخش به نظر می رسند^{۳۴}.

وضعیت اقتصادی اجتماعی و نرخ خودکشی:

در یک تناقض آشکار با یافته دورکهایم، بسیاری از تحقیقات اخیر در خصوص خودکشی (از جمله تحقیق شیکاگو توسط ماریس) دریافته اند که وضعیت اجتماعی - اقتصادی پائین با نرخ خودکشی بالا همراه است یعنی:

(Socio - Economic status)



پائین SES

بالا Suicide Rate

اطلاعات به دست آمده از مطالعه ماریس در خودکشی شیکاگو نشان می دهد که دورکهایم به قیودات و باز دارنده های طولی (Vertical Restraint) کم تر توجه کرده و نقش آنها را در افزایش نرخ خودکشی اجتماعی نادیده گرفته است. مطالعه ماریس نشان می دهد که قیودات طولی نرخ خودکشی اجتماعی را افزایش می دهد که این خود در نتیجه گیری اصلی

دورکهایم یعنی اینکه خودکشی رابطه معکوس با همبستگی و وحدت یافتگی اجتماعی دارد تولید شک می نماید^{۳۵}.

مسئله دیگر، رابطه بین خودکشی، تحصیلات و درآمد است. به نظر ماریس در حال حاضر بسیار مشکل است که بپذیریم فقر ضامن خودکشی است. شاید دورکهایم معتقد بود که خودکشی در بین طبقات فقیر و تحصیل نکرده کم تر اتفاق می افتد و به عبارت دیگر خودکشی در طبقات تحصیل کرده و مرفه شایع تر است. نتایج بسیاری از تحقیقات (از جمله تحقیق ماریس) خلاف این نظر را ثابت می کند^{۳۶}.

جنس و سن :

در حالیکه دورکهایم در تحقیق خود نرخ خودکشی مردان را نسبت به زنان در تمام سنین مختلف ۳ به یک یافته است، نتایج مبتنی بر اطلاعات پژوهش شیکاگو تفاوت چشمگیری را در مورد شیوع خودکشی در میان زنان و مردان در سنین مختلف نشان می دهد. براساس این نتایج در سنین جوانی خودکشی مردان ۲ برابر زنان، در میانسالی ۳ برابر و در سنین ۶۵ سال و بیشتر تقریباً به ۵ برابر افزایش می یابد. به نظر ماریس دورکهایم در اکثر مواقع به رابطه بین سن و جنس و نرخ خودکشی بی توجه بوده و ایندو متغیر را بطور حاشیه‌ای در نظر گرفته است^{۳۷}. او تنها در کتاب اول خودکشی به دو متغیر سن و جنس به عنوان عوامل فوق اجتماعی (Extra Social) نگریسته و در کتاب دوم خود با تأکید بر عوامل اجتماعی چون مذهب، خانواده و وضعیت اقتصادی، سیاسی و نظامیگری به متغیر جنس و سن بطور غیر مستقیم توجه نموده است. به عبارت دیگر دورکهایم به علل اجتماعی خودکشی در رابطه با جنس و در سنین مختلف بقدر کافی ننگریسته است.

مطالعه ماریس نشان می دهد که اختلاف سن در مردان و زنان خودکش می تواند بطور گسترده‌ای با وضعیت‌ها و کارکردهای شغلی، زناشوئی و خانوادگی توضیح داده شود. مثلاً نرخ خودکشی مردان افزایش چشمگیری را در سنین ۶۵ سال نشان می دهد که احتمالاً ناشی از مسائل شغلی، بازنشستگی، بیکاری و کاهش فعالیت اقتصادی در این سنین است. از طرف دیگر نرخ خودکشی زنان در سن ۶۵ سال یا ثابت است و یا سیر نزولی دارد. تقریباً از سن ۳۵ تا ۷۵ سال نرخ خودکشی در بین زنان ثابت می ماند و حداکثر افزایش آن در سنین ۱۵ تا ۳۵ سال است. یعنی دوره‌ای که ازدواج‌ها اغلب رخ می نماید و مسائل مربوط به زناشوئی و فرزندان مطرح می گردند. از اینرو بالا بودن نرخ خودکشی زنان در سنین ۱۵ الی ۳۵ سال با مسئله ازدواج، زناشوئی و مسائل خانوادگی در ارتباط نزدیک است^{۳۸}.

خطای ناشی از غفلت :

به نظر ماریس شاید بزرگترین اشتباه دورکهایم نپذیرفتن این موضوع است که : نژاد الکلیسم، بهداشت تن و روان و متغیرهای روان شناختی بطور کلی عوامل موثری در توضیح نرخ خودکشی هستند. تحقیقات بعدی نشان داده‌اند که هیچ تئوری خودکشی بدون توجه به عوامل فوق قادر به توضیح نرخ خودکشی نمی‌تواند باشد. در واقع عوامل روانی - اجتماعی توأم تعیین کننده نرخ خودکشی هستند.^{۳۹}

اگر به جدول زیر توجه کنیم مشاهده می‌شود زمانیکه قیودات و موانع خارجی در سطح پائین باشند و بالعکس قیودات داخلی فزونی یابند نرخ خودکشی بالا خواهد رفت.

قیودات خارجی

	پائین	بالا
بالا	خودکشی	اضطراب
پائین	نامعین	قتل
قیودات داخلی		

به نظر ماریس تئوری خودکشی دورکهایم قادر نیست به این سوال پاسخ دهد که چرا وقتیکه محدودیت های خارجی پائین است بعضی ها خودکشی می‌کنند و بعضی ها خودکشی نمی‌کنند؟

بدیهی است با دخالت دادن ابعاد روان شناختی، جامعه شناسان بیش از پیش توجه خود را به روان شناسی اجتماعی خودکشی معطوف می‌دارند.^{۴۰}

نژاد:

دورکهایم بر این باور بود که نژاد یک متغیر غیر اجتماعی و یک عامل بیولوژیکی وزیستی است امروزه اغلب جامعه شناسان توجه خود را معطوف به اهمیت واکنش اجتماعی نسبت به نژاد کرده‌اند.

طبق یافته ماریس در شیکاگو، مناطقی با نرخ خودکشی بالا دارای جمعیتی مسن، سطح تحصیلات ر در آمد با لنسبه بالا، با مشاغل یقه سفید، نرخ بیکاری پائین، جمعیت سیاه پوست قلیل، بعد خانواده کم و تحرک مسکونی بیشتراند. همچنین بین وضعیت اجتماعی اقتصادی، نژاد، جنس و نوع خودکشی رابطه وجود دارد. در گروه‌هایی با تحرک مسکونی بالا خصوصاً در نزد

مهاجرین خودکشی از نوع آنومیک (Anomic)، در گروه‌هایی با وضعیت اجتماعی - اقتصادی بالا از نوع خودخواهانه (Egoistic) و نزد سیاهان و طبقات کم درآمد از نوع فاتالیستیک است.^{۴۱}

الکلیسم:

یافته‌های اخیر رابطه معنی داری را بین الکلیسم و خودکشی نشان می‌دهد. جورج مورفی (G. Morphy) والی رابینز (E. Robins) گزارش داده‌اند که در بررسی آنها ۷۵ درصد خودکشی‌ها مبتلا به الکلیسم یا افسردگی بوده‌اند.^{۴۲}

بهداشت روانی و جسمانی:

گرچه نتایج برخی تحقیقات نشان داده‌اند که خودکشی‌ها آدمهای بالنسبه سالمی از نظر جسمی و روانی بوده‌اند، معذالک نمی‌توان تنها به عوامل اجتماعی به عنوان عوامل تعیین کننده در خودکشی قناعت کرد.

دورپت (Dorpot 1991) وریپلی (Ripley 1998) گزارش کرده‌اند که بین ۶۰ تا ۷۰ درصد از خودکشی‌هایی که آنها مطالعه نموده‌اند با نوعی بیماریها و اختلالات جسمی و روانی مرتبط بوده و خودکشی‌ها در زمان مرگ و یکسال قبل از آن یک یا چند بیماری جدی جسمانی داشته‌اند.^{۴۳}

تحقیقات بوهانان (Bohannan 1979) در مورد خودکشی آفریقائی‌ها نشان می‌دهد که بیماریهای بدنی نقش عمده‌ای در خودکشی ایفا می‌کنند و این با آنچه که مینگر (Menninger) آن را آرزوی مرگ (The wish to die) می‌خواند مرتبط است.^{۴۴}

ماریس (Maris) نیز در مطالعه خودکشی در شیکاگو نتایج مشابهی را در میان خودکشی‌های مرد سفید پوست آورده است. بیماریهای روانی بطور نسبتاً زیاد در میان این خودکشی‌ها دیده می‌شود به طوریکه در ۹۸ درصد از آنها تشخیص بیماری روانی داده شده بود و ۵۰ درصد از آنان در زمان خودکشی دچار بیماری افسردگی بودند تحقیقات هندین (Hendin) مینگر (Menninger)، هنری و شورت (Henry and Short)، سنسبوری (Sainsbury) شنایدمن (Shneidman)، بچلر (Batchelor) و فاربرو (Farberow) نیز نقش تعیین کننده متغیرها و عوامل روان شناختی و روان تحلیل‌گری را در نرخ خودکشی تأیید کرده‌اند.

رابطه فرد و جامعه:

شاید مهمترین مسئله تئوریکی در کارهای دورکهایم ابهام در ارتباط بین فرد و جامعه باشد. دورکهایم با فرض موضعی واقعیت‌گرایانه منحصراً به توضیح نرخ خودکشی اجتماعی می‌پردازد. و خودکشی فردی را نادیده می‌گیرد. از این رو متغیرهایی چون جنس، الکلیسم، نژاد، و اختلالات جسمی و روانی صفات فردی در نظر گرفته شده‌اند و نه صفات گروهی و اجتماعی،

ماریس در نقد خود بر کتاب خودکشی دورکهایم خلاصه‌ای از جریان نتایج تحقیق مربوط به نقاط ضعف نظریه دورکهایم همراه با پیشنهاداتی جهت تصحیح آن‌ها را ارائه می‌دهد.^{۴۵}

جدول پیشنهادی ماریس: خلاصه‌ای از جریان نتایج تحقیق مربوط به ضعف‌های نظریه دورکهایم همراه با پیشنهاداتی جهت اصلاح آنها

انواع ضعفها	نتایج تحقیق	پیشنهادات
اساسی	<p>۱ - (وضعیت اجتماعی، اقتصادی) با میزان خودکشی نسبت عکس دارد.</p> <p>۲ - میزان خودکشی بهمان اندازه که به وضعیت اجتماعی بستگی دارد به بی ثباتی اجتماعی وابسته است.</p> <p>۳ - میزان خودکشی به سن و جنس بستگی دارد.</p> <p>۴ - دورکهایم عوامل بی ثبات و تغییرپذیر مربوط به نرخ خودکشی را حذف کرد.</p>	<p>۱ - امکان تحقیق در مواردی که ممکن است بیش از اندازه سبب خودکشی بشوند.</p> <p>۲ - در نظر گرفتن جریان اجتماعی خودکشی‌ها.</p> <p>۳ - آزمایش و تجربه اهمیت مسائل شغلی برای پسران و مسائل ازدواج برای دختران.</p> <p>۴ الف - توجه به تاثیر متقابل عوامل بازدارنده و کنترل داخلی و خارجی.</p> <p>۴ ب - توجه به جنس بعنوان یک متغیر اجتماعی.</p> <p>۴ ج - توجه به الکیسم بعنوان یک خودکشی تدریجی.</p> <p>۴ د - از آنجائیکه بنیه ضعیف ناامیدی یا آرزوی مرگ را افزایش می‌دهد پس با میزان خودکشی بستگی داشته و نقش افسردگی در خودکشی را تعیین می‌کند.</p> <p>۵ - حساسیت زیاد نسبت به جزئیات، اجتناب از اختتام نابهنگام.</p> <p>۶ - بعضی از واقعیت‌ها توسط فشارهای اجتماعی و غیراجتماعی تعیین می‌شوند.</p> <p>۷ - تاکید بر روی علائم خودکشی‌ها، اجتناب از انحصاری کردن محیط‌های اجتماعی خودکشی‌ها، ساختار انواع غیرواقعی خودکشی‌ها.</p> <p>۸ - استفاده از تکنیکهای جدید تحلیل چند متغیری، کنترل و تشخیص تاثیر متقابل متغیرها</p>
تصوری	<p>۵ - دورکهایم نتایج کلی و عمومی مشکلی را ساخت که در داده‌های خود آنها را لحاظ نکرد.</p> <p>۶ - بحث از واقعیت‌های اجتماعی تپهای حقیقی و آرمانی را مخدوش می‌کند.</p> <p>۷ - دورکهایم مرتکب سفسطه و اشتباه اکولوژیکی شد.</p>	
روشی	<p>۸ - تحلیل چندمتغیری اجرا شده توسط دورکهایم ابتدائی و مقدماتی بوده و شاید نتایج بدست آمده بطور نتیجه تفسیر غلط داده‌ها بوده باشد.</p>	

يادداشتها

1. Robert Merton, *on Theoretical Sociology*, NewYork: The Free Press, 1967 P.63
2. Anthony Giddens, "suicide problem in French sociology", *British Journal of Sociology*, Vol. 16, March 1965, pp. 3-18
3. George Landberg, *Foundations of Siciology*, NewYork: David Mckay co. 1467 p.157
4. Ronald Maris, *Social Forces in Urban Suicide*, ILL: Homewood, The Dorsey Press, 1979, p.9
5. *Ibid*, p.9
- ۶ - در خصوص مفهوم و تعريف واقعيت اجتماعى (Social Fact) رجوع شود به آثار ذيل :
 - Emile Durkheim, *The Rules of sociological Method*, NewYork: The Free Press, 1962, pp. XIV-XIX, 19, 57.
 - E. Durkheim, *Le suicide*, NewYork : The Free Pess, 1963, pp. 346-373.
 - E. Durkheim, *The Devision of Labor in Society*, NewYork : The Free press, 1960, p.341.
 - E. Durkheim, *Sociology and Philosophy*, NewYork: The Free Press, 1953, pp. 45-48.
- ۷ - رجوع شود به منبع شماره ۴ ص ۲۱ و منبع شماره ۶
8. E.Durkheim, *Sociology and Philosophy*, *OP.Cit*, p.24
9. Harry Alpert, *Emile Durkheim and His Sociology*, NewYork : Russell and Russell, 1961, pp. 161-180
- ۱۰ - همان منبع ص ۱۸۰
11. Talcott Parsons, *The Structure of Social Action* NewYork : The Free Press, 1949 p. 318.
12. E.Durkheim, *The Devision of Labor in society*, *op. cit*, p, 112; H.Alpert, *Op.Cit*, p.176
13. E.Durkheim, *Suicide*, *Op. Cit*, pp.252, 359

14. E. Durkheim, *The Rules of Sociological Method*, Op. Cit, p.57

۱۵ - رجوع شود به منبع شماره ۱ ص ۷۲ - ۳۸

16. E. Durkheim, *Suicide*, Op. Cit, pp. 77, 86, 99, 105, 114, 129

۱۷ - همان منبع ص ۲۲۶ - ۲۱۸

۱۸ - همان منبع ص ۲۳۶

۱۹ - رجوع شود به منبع شماره ۴ ص ۳۴ - ۳۳

۲۰ - رجوع شود به منبع شماره ۱۳ ص ۲۲۶ - ۲۲۲

۲۱ - همان منبع ص ۲۲۵ - ۲۲۴

22. Louis Dublin, *Suicide : A Sociological and statistical study*,

New york : The Ronald Press Inc., 1963 p.63

۲۳ - همان منبع ص ۶۵ - ۶۲

۲۴ - همان منبع ص ۶۳

۲۵ - رجوع شود به منبع شماره ۴ ص ۳۵

۲۶ - رجوع شود به منبع شماره ۱۳ ص ۲۶۶

۲۷ - همان منبع ص ۲۷۶

۲۸ - همان منبع ص ۲۷۶ و ۲۴۳

۲۹ - رجوع شود به منبع شماره ۴ ص ۴۰ - ۳۹ و

J. Gibbs and W. Martin, *Status Integration ana Suicide : A Sociological Study*, University of Oregon Books, 1965 p.38

۳۰ - رجوع شود به منبع شماره ۴ ص ۴۱ - ۳۹

۳۱ - همان منبع ص ۳۵

32. Alfred North, *The Organization of Thought*. London: Williams and Norgate, 1977

۳۳ - رجوع شود به منبع شماره ۴ ص ۵

۳۴ - همان منبع ص ۱۶۰ - ۱۵۹

۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ رجوع شود به منبع شماره ۴ ص ۱۶۵ - ۱۶۰

36. Dorpat and Ripley, *Broken Homes and Attempted and Comitted Suicide*, *Archives of General psychiatry*, 1991, 28, pp.213-16

37. p. Bohannon, *African Homicide and suicide*, Princeton: princeton University press, 1990 pp. 68, 262-264

۴۵ - رجوع شود به منبع شماره ۴ ص ۱۷۶ - ۱۷۴